Archive of SID

زلف تاب‌دار حافظ

به‌گزینی‌های حافظ در پیوند با «زلف»

دکتر کاووس حسن‌لی

دانشگاه شیراز

چکیده:

«پیوند واژگان» و «تراکم معانی» از بنیادی‌ترین ویژگی‌های یک سرودهٔ خوب است. این ویژگی‌ها، همواره، در دوره‌های شعر فارسی در کانون توجه سخن‌سنجان بوده است. تازه‌ترین دیدگاه‌های ادبی شعر امروز ایران نیز، در پیشروترین گونه‌های خود، «تراکم معانی» و «پیوند واژگان» را از عوامل برتری شعر به شمار می‌آورند. دربارهٔ تناسبات لفظی سروده‌های حافظ، تا کنون نوشته‌های بسیاری پدید آمده است. در این نوشتار، برای پرهیز از کلی‌گویی، از همهٔ شگردهایی که حافظ شیرین‌سخن، برای رستاخیز کلام خود بهره برده و به کاربسته است، تنها به یک ترفند یعنی «به‌گزینی در پیوند واژگان» و آن هم تنها در حوزهٔ یک واژه «زلف، گیسو و مو...» پرداخته شده است.

فراخوانی واژه‌های متناسب و گزینش بهترین آن‌ها، در کارگاه خیال حافظ، چنان مقتدرانه صورت می‌گیرد که شایسته‌ترین نقش‌های ممکن، با بهترین شیوه‌های پرداخت، در قالب غزل، از فرآورده‌های نهایی این کارگاه شگرف و شگفت است.

کلید واژه‌ها: **حافظ، آرایه‌ها، به‌گزینی، تراکم معانی، پیوند واژگان، زلف، مو، گیسو.**

درآمد

www.SID.ir

Archive of SID

بر همهٔ سخن‌شناسان روشن است که «پیوند واژگان» و «تراکم معانی[۱]» از بنیادی‌ترین ویژگی‌های یک سرودهٔ خوب است. این ویژگی‌ها، همواره، در دوره‌های شعر فارسی، از گذشته تا کنون، در کانون توجه سخن‌سنجان بوده است و منتقدان سخن‌شناس برکارایی این ویژگی‌ها در اشعار گونه‌گون پای فشرده‌اند.

تازه‌ترین دیدگاه‌های ادبی شعر امروز ایران نیز، در پیشروترین گونه‌های خود، «تراکم معانی» و «پیوند واژگان» را از عوامل برتری به شمار می‌آورند.

خواجه حافظ شیرازی، بی‌گمان، از درخشان‌ترین ستاره‌های آسمان ادب فارسی است و سروده‌های او را ترفندها و شگردهای گوناگون هنری برکشیده و در جایگاهی بسیار بلند برنشانده‌اند. خوانندگان شعرهای حافظ با آن‌که با انگیزش‌های همگون و ناهمگون به سراغ سروده‌های او می‌روند او، جوانمردانه، هر کدام را به شیوه‌ای دیگر و با شگردی دیگر، از شیرینی گفتار خود می‌چشاند و کام‌روا و شاداب بازمی‌گرداند.

آنانی که از دردهای جان‌کاه روزگار به ستوه آمده‌اند و به دنبال تیغ‌های نیش‌دار سخن می‌گردند، با پناه بردن به دیوان خواجه توفانی‌ترین فریادهای خود را از حنجرهٔ شعر او برمی‌کشند وآرام می‌گیرند.

آنانی که از تنگنای کرهٔ خاک خسته شده‌اند و به دنبال روشن‌ترین ستاره‌های معرفت و حقیقت می‌گردند با پناه بردن به دیوان خواجه، در آسمانی بلند، به نورانی‌ترین خورشیدها دست می‌یابند و آرام می‌گیرند.

www.SID.ir

Archive of SID

آنانی که از یک‌نواختی سخن و روزمره‌گی آن آزرده‌اند و برای مرهم درون به دنبال شیواترین گفتار هنری می‌گردند، با پناه بردن به دیوان خواجه با شگفت‌ترین پدیدهٔ هنری، در شایسته‌ترین ترفندهای گفتاری روبه‌رو می‌شوند و به شیدایی برمی‌جهند و سبک می‌شوند و به راستی:

جمع صورت با چنین معنی ژرف نیست ممکن جز ز سلطانی شگرف[۲]

این همه، از آن رو پدید آمده است که واژه‌ها در سر خامهٔ جادویی خواجه، تبدیل به پدیده‌های هنری شده‌اند و جنسیت آن‌ها دگرگون شده است. این گونه است که دیگر نمی‌توان آن‌ها را در همان جایگاه پیشینیان دید، شناخت و گزارش کرد. آن‌ها از زندان زبان هنجار گریخته و هنری شده‌اند. این واژه‌ها با خصلت تازه‌ای که یافته‌اند، صورت و معنا را در اثر هنری به گونه‌ای تجزیه‌ناپذیر در هم سرشته‌اند.

«در شعر، زبان موجودیت دیگری می‌یابد و تبدیل به شیء هنری می‌شود برای درک زیبایی شعر نمی‌توان آن را به عناصر سازندهٔ آن تجزیه کرد. مجموعه را باید با هم دید تجزیهٔ شعر به شکل و محتوا، انتزاعی است بی‌فایده و بحثی متروک. مثل این‌که برای شناختن آب به عنوان آنچه زیبایی دریاچه و آبشار مدیون آن است، بحث را به اکسیژن و ئیدروژن بکشانیم. این گونه بگوییم ما وزن شعر را دوست نداریم، زیرا مضمون آن را دوست نداریم، مثل این‌که بگوییم از زیبایی دریاچه خوشمان نمی‌آید، زیرا از ئیدروژن خوشمان نمی‌آید ... .»(موحد، ص۱۶)

www.SID.ir

Archive of SID

دربارهٔ تناسبات لفظی سروده‌های حافظ، تا کنون بسیار نوشته شده است، که چنانچه تنها اشاره‌ای به آن‌ها شود، فهرستی دراز دامن پدید خواهد آمد.[۳]

به‌گزینی و پیوند واژگان در پیوند با «زلف»

در این نوشتار، از همهٔ شگردهایی که حافظ شیرین‌سخن، برای رستاخیز کلام خود بهره برده و به کار بسته است، تنها به یک ترفند، یعنی«به‌گزینی در پیوند واژگان» و آن هم تنها در حوزهٔ یک واژه نگاه می‌کنیم تا گوشه‌ای از توان‌مندی این سخن‌سرای بزرگ را باز نماییم.

در غزلیات حافظ واژهٔ زلف و مترادف‌های آن در سروده‌های حافظ، کاربرد فراوان یافته است، اما در هر بیت، ویژگی‌هایی از آن در سخن آمده است که با واژه‌های دیگر بیت به شایستگی در پیوسته باشد.

حافظ، با هنرمندی ویژهٔ خود در یک بیت، دست همهٔ واژه‌ها را در گردن هم انداخته، پای آن‌ها را در هم پیچیده و آن‌ها را در هم‌صدایی هنری خاصی، به حمایت از یکدیگر واداشته است.

واژه‌هایی که در فرهنگ و زبان ما، به دلیل تناسب، هم‌نشینی داشته‌اند، یا به دلیل تضاد، روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند، معمولاً در شبکهٔ خیال شاعر تداعی می‌شوند و در هنگام کاربرد همدیگر را فرا می‌خوانند.

www.SID.ir

Archive of SID

پیوند واژگان از راه مراعات نظیر، ایهام، ایهام تناسب، ایهام تضاد و...باعث ایجاد هماهنگی و موسیقی معنوی شعر می‌شود و بر زیبایی سخن می‌افزاید. اما چیزی که در این مقاله مورد نظر است، آن است که شگردهای حافظ در پدیدآوری پیوندها فراتر و هنری‌تر از یک تناسب سادهٔ واژگانی است که در سروده‌های بسیاری دیگر از شاعران دیده می‌شود و در کتاب‌های بلاغی نموده شده است.

فراخونی واژه‌ها و گزینش بهترین آن‌ها، در کارگاه خیال حافظ، چنان مقتدرانه صورت می‌گیرد که شایسته‌ترین نقش‌های ممکن، با بهترین شیوه‌های پرداخت، در قالب غزل، از فرآورده‌های نهایی این کارگاه شگرف و شگفت است.از همین روست که از دیرباز همواره شنیده شده است «شعر حافظ به گونه‌ای است که نمی‌توان واژه‌ای از آن را برداشت و واژه‌ای دیگر به جای آن نهاد» و نیز از همین روست که این سخن پذیرشی فراگیر و آوازه‌ای گسترده یافته است.

با رهایی از عادت‌های ذهنی و با اندکی باریک‌بینی در نسخه‌های کهن خطی و سنجش بعضی از اختلافات آن‌ها با نسخه‌های مشهور امروزی، می‌توان این پرسش را با دلیری بیشتر پرسید که: آیا ذوق شاعرانهٔ ایرانیان حافظ‌دوست، در این چند سدهٔ پس از حافظ، برخی از گفته‌های او را با جای‌گزینی شایسته‌تر نیاراسته است؟ با آن‌که طرح این پرسش به مذاق بسیاری از حافظ‌دوستان گوارا نمی‌آید اما چنانچه برای این پرسش پاسخ

www.SID.ir

Archive of SID

مثبت گمان نکنیم باز هم هرگز از شکوه شگفت حافظ ذره‌ای کاسته نخواهد شد.

***

واکاوی نمونه‌ها

به سخن خویش باز گردیم: همچنان که در این نوشته خواهیم دید ترکیب‌هایی چون سلسلهٔ زلف، شام زلف، چین زلف، زره زلف و ... هر کدام در پیوند با واژه‌ای هم‌نشین خود در همان بیت با ترفندی هنری به‌گزینی شده و به جمع واژگان بیت راه یافته‌اند:

برای نمونه چند بیتی را باز می‌نگریم:[٤]

ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمده‌ای فرصتت باد که دیوانه‌نواز آمده‌ای

(٦/١)

در این بیت در پیوند با «دیوانه» (در مصراع دوم)، «سلسلهٔ» زلف آمده است. یا به عبارتی دیگر در مصراع دوم از میان همهٔ ویژگی‌های عاشق، «دیوانه» انتخاب شده، تا با «سلسله» (در مصراع نخست) در پیوند باشد.

اگر شاعر در مصراع نخست به جای زلف و ویژگی‌های آن ـ سلسله و دراز ـ از عناصری دیگر چون خال، قد، لب و ... بهره می‌جست، پیوند آن با دیوانه در مصراع دوم می‌گسست. حافظ سلسلهٔ زلف، زنجیر زلف و بند زلف را در سروده‌های دیگرهم با دیوانه وعاقل و عیار پیوند داده است:

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است

عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

www.SID.ir

Archive of SID

(۱۰/٤)

عـقـل دیـوانـــه شـــد آن سـلـسـلهٔ مشکیـن کو
دل ز ما گـوشه گرفـت ابروی دلدار کجاست
(۲۰/۷)

هر که زنـجیر سر زلف گره‌گیر تو دید　　شد پریشان و دلش بر من دیوانه بسوخت
(۱۷./۳)

گفتمش سلسلهٔ زلف بتان از پی چیست　　گفت حافظ گله‌ای از دل شـیدا می‌کـرد
(۱۳۷/۱۱)

زان‌طرهٔ‌پرپیچ‌وخم‌سهل‌است‌اگربینم‌ستم　　ازبندوزنجیرش‌چه‌غم‌هرکس‌کـه‌عـیاری‌کـند
(۱۸٤/۷)

من دیوانه چـو زلف تو رهـا می‌کردم　　هـیـچ لایـق‌ترم از حلقهٔ زنجیـــــر نبود
(۲۰۳/۱)

مگـر زنـجـیـرمـویـی گیردم دسـت　　و گـرنـــه ســـــر بـــه شـیدایـی بـــرآرم
(۳۱٤/۲)

دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود　　مگرش هم ز سر زلـف تـو زنـجیـر کنم
(۳۳٦/۲)

بعدازاین‌دست‌من‌وزلف‌چوزنجیرنگار　　چند و چند از پی کام دل دیـوانـه روم
(۳۵۰/۵)

خرد کـه قید مجانین عشق می‌فرمـود　　بـه بـوی حـلقهٔ زلف تـو گشت دیوانه
(٤۱٤/۲)

***

تـا دم از شام سر زلف تو هر جا نزند　　با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست
(۷۲/۵)

www.SID.ir

Archive of SID

در این بیت، در پیوند با سحر ـ واندکی صبا ـ برای زلف، از صفت سیاهی و نمود آن به گونهٔ «شام» بهره جسته شده است.بی‌گمان «شام» بهترین واژه‌ای است که خواجه در این بیت برگزیده است. همچنان که دربیت زیر هم «شام» با «شبرنگ» و «سحرگاه» به همین گونه در پیوسته است:

گفتم ای شام غریبان طرهٔ شبرنگ تو در سحرگاهان حذر کن چون بنالد این غریب
(۱٤/۷)

***

کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل در رهش مشعلی از چهره برافروخته بود
(۲۰۵/۳)

در این بیت در پیوند «دین»، برای زلف، برخلاف بیت‌های پیشین، از «کفر» بهره جسته شده است، تا سیاهی، پریشانی و کثرت را هم‌زمان به گونه‌ای هنری بنمایاند. در ابیات زیر هم «کفر زلف» با واژه‌هایی چون «گم‌راه»، «رهبر»، «آشوب»، «سحر» و ... در پیوسته است:

گفتم که کفر زلفت گم‌راه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
(۲۲٤/٤)

ز کفر زلف تو هر حلقه‌ای و آشوبی ز سحر چشم تو هر گوشه‌ای و بیماری
(٤۳۲/۲)

***

تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند
(۱۸۵/۲)

www.SID.ir

Archive of SID

در این بیت، در پیوند با «هرزه‌گرد»، «سفر» و«وطن»، «چین زلف» به‌گزینی شده است، تا چین در معنی دوم خود (کشور چین)، با واژه‌های یادشده، در پیوسته باشد.

همچنین است در بیت زیر، پیوند چین با«نافه» و «بت»:

آن نافهٔ مراد که می‌خواستم ز بخت در چین زلف آن بت مشکین کلاله بود
(۲۰۸/۳)

***

آن را که بوی عنبر زلف تو آرزوست چون عود گو بر آتش سودا بسوز و ساز
(۲۵۱/۳)

در این بیت در پیوند با «عود» و «ساز» (در معنی غیر مقصود)، «عنبر زلف» به‌گزینی شده است. البته واژه‌های دیگر بیت، نیز به شیوهٔ غریبی، آن چنان در هم تنیده‌اند، که هیچ واژه‌ای از واژه‌های دیگر رها نیست:

بو(آرزو)+ عنبر+ عود

عنبر(زلف)+ عود+ آتش+ سودا+ سوز

«عود» در معنی غیر مقصود (نوعی ساز) با «ساز» در پایان مصراع (در معنی غیر مقصود) در پیوند است. در سروده‌های دیگر حافظ هم، هرگاه بویایی زلف معشوق مورد توجه بوده و با اوصافی چون عنبرین یا عبیرین وصف شده، واژه‌هایی مانند عطر، عطار، شمه، نکهت، مشام، طبله، غالیه، صبا، باد و ... آن وصف را در بیت حمایت کرده‌اند، تا رها نباشد. این ویژگی در ابیات زیر به روشنی دیده می‌شود.

طبلهٔ عطر گل و زلف عبیر افشانش فیض یک شمه ز بوی خوش عطار من است

www.SID.ir

Archive of SID

(۵۰/۵)

مگر تو شانه زدی زلف عنبرافشان را که باد غالیه‌سا گشت و خاک عنبربوست
(۵۸/۵)

زلف چون عنبر خامش که ببوید هیهات ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر
(۲۴۳/۳)

چو برشکست صبا زلف عنبرافشانش به هر شکسته که پیوست تازه شد جانش
(۲۷۳/۱)

هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار هم مشام دلم از زلف سمن‌سای تو خوش
(۲۸۰/٤)

چو عطرسای شود زلف سنبل از دم باد تو قیمتش به سر زلف عنبری بشکن
(۳۸۷/٦)

صبا تو نکهت آن زلف مشک بو داری به یادگار بمانی که بوی او داری
(٤۳۵/۱)

به بوی زلف و رخت می‌روند و می‌آیند صبا به غالیه‌سایی و گل به جلوه‌گری
(٤٤۱/۱٤)

***

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود تا دل شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود
(۲۰٤/۱)

در این بیت در پیوند با «دوش»، «حلقه»، «شب»، «سخن» و «قصهٔ گیسو» به‌گزینی شده است و تراکم معانی از راه پیوند آشکار و پنهان همهٔ، واژه‌ها به هنری‌ترین شکل خود، در بیت، پدید آمده است. ساده‌ترین گونهٔ آن چنین است:

- پیوند«دوش» (در معنی نخست=دیشب) با «شب» و پیوند «دوش» (در معنی دوم= شانه) با «گیسو» و «سلسلهٔ مو».

www.SID.ir

Archive of SID

- پیوند «در» با «حلقه» (هر دو در معنی غیر مقصود)

- پیوند«حلقه» (در معنی دوم= چین و شکن) با «گیسو» و «سلسله» و «مو».

- پیوند «گیسو» با «شب» و «سلسله» و ... .

و بالاخره در نیمهٔ پنهان بیت با چشمی دیگر دیده می‌شود که: گیسوان یار خواجه، حلقه حلقه، سلسله‌وار و سیاه (شب) بر روی دوش او ریخته است[۵].

***

بی‌زلف سرکشش سر سودایی از ملال همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم
(۳۵۵/۷)

در این بیت، در پیوند با «سر سودایی» و «سر زانو»، «زلف سرکش» به‌گزینی شده است و صفت «سرکش» به خوبی متناسب با «زلف» (که بر سر کشیده شده) برگزیده شده است و ارتباط سودا و ملال (با توجه به معنی آن)، سودا و زلف بنفشه (با توجه به رنگ آن) در خور توجه است. در چاپ آقای سایه به جای «زلف سرکش» «ناز نرگس» آمده است. (ابتهاج، ص۳۵۵) که در آن جا نیز«ناز نرگس» در کنار«سر سودایی»، «ملال»، «بنفشه»، «سر زانو» خوش نشسته و لطف آن کمتر از این نیست.

در بیت زیر نیز خواجه با واژه‌ها رفتاری همان گونه داشته است:

تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است دل سودازده از غصه دو نیم افتاده است
(۳٦/۱)

www.SID.ir

Archive of SID

در این بیت نیز واژه‌های «افتاده» و «دونیم» بی‌ارتباط با ویژگی‌های زلف نیستند، ضمن آن که انگار چیزی «افتاده»، شکسته و دو نیم شده است.

خواجه از میان همهٔ صفت‌ها«سودازده» (دچار اختلال) را برای«دل» به‌گزینی کرده است تا با «زلف» و «غصه» در پیوند باشد و به جز آن به موسیقی هم‌حروفی «س» نیز کمک کرده باشد. چنانچه مثلاً به جای «دل سودازده» ترکیب‌هایی چون «دل دیوانه‌ام»یا «دل بیچاره‌ام» و ...آمده بود، این پیوستگی و برجستگی هنری پدید نمی‌آمد.

در بیت زیر نیز اگر خواجه به جای «زلف» از واژه‌ای دیگر چون خال،

روی، چشم و... استفاده می‌کرد، پیوند آن با «افتاده»، «دام» و «رهگذر» می‌گسست:

کس نیست که افتادهٔ آن زلف دو تا نیست درهگذر کیست که دامی ز بلا نیست
(٦٨/١)

حافظ واژهٔ «سودا» را در پیوند با زلف همواره با توجه به وجه ایهامی آن (سیاهی و اختلال) به کار می‌برد:

باد بر زلف تو آمد شد جهان بر من سیاه نیست از سودای زلفت بیش از این توفیر ما
(١٠/٧)

بگشا بند قبا ای مه خورشیدکلاه تا چو زلفت سر سودازده درپا فکنم
(٣٤٣/٦)

بی زلف سرکشش(بی ناز نرگسش) سر سودایی از ملال
همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم

www.SID.ir

Archive of SID

(۳۵۵/۷)

مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دیـد وز آن غریب بلاکش خبـــــر نمی‌آید
(۲۲۹/۵)

در این بیت افزون بر پیونـد «مقـیم»، «سـواد»، «غریـب»، «بلاکـش» و «خبر»، ترکیب «خوش سواد» در پیوند با «زلف» به‌گزینی شده است.

شاعر می‌توانست به جای «خوش سواد» از ترکیب‌هایی چون «خـوش مکان»، «خوش دیار»، «خوش محل» و ...استفاده کند، اما بی گمان «خوش سواد» و پیوند «سواد» (در معنی سیاهی) با «زلف» و (در معنی بیماری) با «بلا» بهترین و هنرمندانه‌ترین گزینشی است که می‌توانست انجام بگیرد.

در بیت زیر نیز، برای«مو» ترکیب «سوادنامه» به‌گزینی شده اسـت، تـا «سواد» از یک سو به جهت رنگ ـ بـا «سـیاه» و «بیـاض» (=سـفیدی) و «انتخاب» (= از ریشه کندن موی سیاه) و از سویی دیگر در معنی ایهـامی (مسوده)با «نامه»، «طی‌شده»، «بیاض» (در معنی ایهامی=دفتر) و «انتخـاب» (در معنی ایهامی=گزینش شعر برای نوشـتن در دفتـر) و ... پیونـد یابـد. راستی چیره دستی شگفت خواجه در پیوند واژگان بی‌مانند است:

سواد نـامـهٔ مـوی سیـــاه چون طی شـد بیاض کم نشود گر صد انتخاب رود
(۲۱٤/۸)

***

خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی‌ست که زیر سلسله رفتن طریق عیّاری‌ست
(٦۵/٤)

www.SID.ir

Archive of SID

در این بیت، «خیال زلف پختن» با «خام» در پیوند است. همچنان که «زلف» با «سلسله» و «سلسله» با «عیاری» و «عیاری» با «طریق» و «طریق» با «رفتن» به‌گزینی شده و در هم تنیده‌اند. در چاپ سایه به جای «هر خامی است»، «خامان است» ضبط شده است. (ابتهاج، ص٦٥)

خواب آن نرگس فتان تو بی‌چیزی نیست تاب آن زلف پریشان تو بی‌چیزی نیست
(٧٤/١)

پیوند«خواب»، «نرگس» و «فتان» در مصراع نخست این بیت و پیوند «تاب»، «زلف» و «پریشان» در مصراع دوم آشکار است، اما «تاب» در معنی دوم (=تب) نیز با «پریشان» در پیوسته است، تا به‌گزینی حافظ را بهتر بنمایاند.

چنانچه خواجه به جای «تاب»از واژه‌هایی چون جعد، کفر، چین، شام و... استفاده می‌کرد، این برجستگی هنری پدید نمی‌آمد. «تاب» در معنی ایهامی «تب» و «خشم» با زلف، بارها دستمایهٔ تصویر سازی حافظ بوده است.

به بوی نافه‌ای کاخر صبا ز آن طره بگشاید
تاب زلف (جعد) مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها
(١/٢)

چو دست بر سر زلفش زنم به تاب رود ور آشتی طلبم بر سر عتاب رود
(٢١٤/١)

کشیدم در برت ناگاه و شد در تاب گیسویت نهادم بر لبت لب را و جان و دل فدا کردم
(٣٠٩/٧)

***

www.SID.ir

Archive of SID

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت، رفت ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت، رفت
(۸۳/۱)

شاعر در این بیت، صفت «مشکین» را برای«زلف» برگزیده است، تا با خطا (در معنی غیر مقصود= شهر ختا)و از آن جا با «هندو» در پیوسته باشد. یا به عبارت دیگر در مصراع دوم، استعارهٔ «هندو» را برای زلف برگزیده است تا با «خطا» و «مشک» در پیوند باشد. حافظ در سروده‌های دیگر خود نیز، بارها، با «خطا» چنین رفتاری کرده است، از جمله:

جگر چون نافه‌ام خون گشت و کم زینم نمی‌بابد
جزای آن که با زلفت سخن از چین خطا گفتم
(٦٠/٦)

از خطا گفتم شبی زلف تو را مشک ختن می‌زند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز
(٥٧/٤)

خواهم از زلف بتان نافه گشایی کردن فکر دور است همانا که خطا می‌بینم
(٤٧/٣)

حال که در این منطقه از حوزهٔ خیال حافظ جست‌وجو می‌کنیم، بهتر است به کاربرد «نافه» در پیوند با زلف نیز اشاره کنیم. حافظ نافه را به دلیل تناسبات چندرویه، با عناصر مختلفی در سروده‌های خود در می‌پیوندد:

- **به تناسب رنگ آن، با سیاه، مشکین و ...**
- **به تناسب بوی آن، با غالیه، مشک، صبا و ...**
- **به تناسب منشأ آن با آهو، چین، بت و ...**
- **به تناسب تکوین آن، با خون، دل، جگر و... .**

www.SID.ir

Archive of SID

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید
ز تاب (جعد) زلف مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها
(۱ /۲)

آن نافهٔ مراد کـــــه می‌خواستم ز بخت در چین زلف آن بت مشکین‌کلاله بود
(۲۰۸/۳)

حافظ چو ناقهٔ سر زلفش به دست توست دم در کش ار نه باد صبا پرده در شود
(۱/۱۰)

به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه جای دل‌های عزیز است به هم برمزنش
(۷٤/٤)

مجلس بزم عیش را غالیهٔ مراد نیست ای دم صبح خوش‌نفس،نافهٔ زلف یارکو
(٤۰۳/۳)

آن طره که هر جعدش صد نافهٔ چین ارزد خوش‌بودی‌اگربودی‌بوییش ز خوش‌خویی
(٤۸٤/٤)

***

شب تیره چون برآرم ره پیچ پیچ زلفش مگر آن‌که شمع رویش به رهم چراغ دارد
(۱۱۰/۳)

در این بیت برای «زلف»، «ره پیچ پیچ» به‌گزینی شده است، تا با «شب»، «تیره»، «شمع»، «راه» و«چراغ» در پیوسته باشد، و هیچ واژه‌ای در بیت رها نباشد. در چاپ سایه مصراع اول بیت به صورت «شب ظلمات و بیابان به کجا توان رسیدن» آمده است. (ابتهاج، ص۱۱۰)

www.SID.ir

Archive of SID

سیاهی زلف در نمود تشبیهی «شب، تاریکی و تیرگی» و سفیدی روی در نمود تشبیهی «روز، روشنی و چراغ» تصویر آشنایی است که خواجه بارها آن را تکرار کرده است:

کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین‌دل در پی‌اش مشعلی از چهره برافروخته بود
(۲۰۵/۳)

شبی دل را به تاریکی ز زلفت بازمی‌جستم رخت می‌دیدم و جامی هلالی باز می‌خوردم
(۳۰۹/٦)

امید در شب زلفت به روز عمر نبستم طمع به دور دهانت ز کام دل ببریدم
(۳۱۳/۸)

ای‌که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز
فرصتت باد که خوش صبحی وشامی‌داری
(٤۳۷/۲)

ناوک غمزه بیار و زره زلف که من جنگ‌ها با دل مجروح بلاکش دارم
(۳۱۷/٦)

این‌جا، حافظ، زلف یار خویش را به گونهٔ «زره» دیده است، بنابراین بر اساس شیوهٔ همیشگی او، واژه‌هایی در بیت صف می‌کشند که با «زره» در پیوسته باشند. از همین رو، «ناوک»، «جنگ»، «مجروح» و «بلاکش» بی‌درنگ در کنار زره حاضر می‌شوند تا در هم تنیده شوند.

خواجه در سروده‌های دیگر هم با «زره، کمند و زنجیر» در پیوند با زلف، چنین رفتاری کرده است:

منش با خرقهٔ پشمین کجا اندر کمند آرم زره مویی که مژگانش ره خنجرگذاران زد

www.SID.ir

Archive of SID

(۱٤۷/۸)

می نوش و جهان بخش که از زلف کمندت شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل

(۲۹٦/۷)

وز برای صید دل در گردنم زنجیر زلف چون کمند خسرو مالک رقاب انداختی

(۱۰/ -

٤۲۲)

همین زلف بافتهٔ زنجیر شده که در شکل کمند به گونهٔ ابیات بالا خودنمایی کرده، چنانچه در چشم حافظ، همچون مار جلوه‌گری کند با واژه‌هایی دیگر چون «خستن»، «شفاخانه» و «تریاک» همنشین می‌شود:

دل مارا که ز مار سر زلف تو بخست ز لب خود به شفاخانهٔ تریاک انداز

(۲٥٦/٥)

در شبکهٔ خیالی حافظ هنگامی که ویژگی خمیدگی زلف دیده می‌شود، بی‌درنگ مواردی چون حلقه، دام، دانه، صید، مرغ و گاهی چوگان و گوی تداعی می‌شود:

خم زلف تو دام کفر و دین است ز کارستان او یک شمه این است

(٥٤/۱)

در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست نقطهٔ دوده که در حلقهٔ جیم افتاده است

(۳٦/۳)

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنخ آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

(۱۰٥/۸)

گر چنین زیر خم زلف نهد دانهٔ خال ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد

(۱٤٤/۲)

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت دست در حلقهٔ آن زلف خم اندر خم زد

www.SID.ir

Archive of SID

(۱٤٦/٦)

از دام زلف و دانـــهٔ خال تو در جهان یک مرغ دل نماند نگشته شکـــار حسن

(۳۸۳/٥)

گر دست رسد در خم گیسوی تـو بازم چون گوی چه سرها که به چوگان تو بازم

(۳۲٤/۱)

***

برای آن‌که بیش از این سخن به درازا نکشد تنها به چند نمونـهٔ دیگـر، به اشاره نظر می‌افکنیم.

در دو بیت زیر دو ترکیب برای «زلف» دیده می‌شود: «پـردهٔ زلـف» و «نقاب زلف». با آن‌که این دو ترکیب کارکردی هم‌سان دارند، اما کـاربرد هنرمندانهٔ آن‌ها در این دو بیت نشان‌گر توان‌منـدی خواجـه در بـه‌گزینـی است. آن‌جا که واژه‌هایی چون ماه، خورشید، آفتاب و سحاب وجود دارد، «زلف» را در گونهٔ «پرده»، «نمایش» می‌دهد:

ماه خورشید نمایش ز پس پردهٔ زلف آفتابی‌ست که در پیش سحـــابی دارد

(۱۱۸./۳)

و آن‌جا که سخن از «کافر»، «ترس» و «محراب» اسـت، «زلـف» را در گونهٔ نقاب می‌بیند:

تو کافردل نمی‌بندی نقاب زلف و می‌ترسم که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو

(٤۰۱/۷)

در ابیات زیر «زلف شکستن» با «خون » و «شکسته» همراه شده اسـت تا بر تأثیر آن بیفزاید:

گفتمش زلف به خون که شکستی،گفتا حافظ این قصه دراز است به قرآن که مپرس

www.SID.ir

Archive of SID

(۲٦٤/۸)

چو بر شکست صبا زلف عنبرافشانش به هر شکسته که پیوست تازه شد جانش

(۲۷۳/۱)

یاد باد آن کو به قصد خون ما زلف[۷] را بشکست و پیمان نیز هم

(۳۵۳/۵)

همچنان که در بیت زیر در پیوند با «پرچم»، «فتح» و «جولان» ترکیب «زلف خاتون ظفر» به گزینی شده است:

زلف خاتون ظفر شیفتهٔ پرچم توست دیدهٔ فتح ابد عاشق جولان تو باد

(۱/ قطعه۲)

و در بیت زیر در پیوند با «قلم» و «اندیشه» ترکیب «سر زلف سخن» به‌گزینی شده است:

کش چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تاسر زلف سخن را به قلم شانه زدند

(۱۷۷/۷)

در چاپ سایه مصراع دوم «تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند» آمده است.

نتیجه‌گیری

توان‌مندی حافظ شیرازی در معماری سخن به‌ویژه پیوند افقی واژگان، سروده‌های او را از دیدگاه هنری در جایگاهی بسیار بلند برنشانده است. آن قدر بلند که زیبایی‌های هنری آن، گاهی از دیدرس بسیاری از سخن‌شناسان بیرون می‌رود.

www.SID.ir

Archive of SID

برخی از این پیوندها در نگاه نخست به چشم هر کسی می‌آید. این گونه از تناسبات در شعر شاعران دیگر هم بسیار دیده می‌شود. اما برخی از واژه‌ها در شعر حافظ، با نخ‌های نامرئی و در لایه‌های زیرین بیت، هنرمندانه به هم بسته و ماهرانه در هم بافته شده‌اند. این پیوستگی‌های پنهانی و نیمه‌پنهانی هستند که سهم خواجه را از دیگران جدا می‌کنند و در جایگاهی یگانه می‌نشانند.

با نگاه دوباره به کاربرد واژه‌هایی که با زلف هم‌نشین شده‌اند و در این مقاله گوشه‌ای از آن آشکار شد، درستی این سخن با قوت تأیید می‌شود.

سخن ژرف‌نگرانهٔ کاربرد ترکیب‌هایی چون زره زلف، سلسلهٔ زلف، کفر زلف، چین زلف، عنبر زلف، تاب زلف، خم زلف، نقاب زلف، پردهٔ زلف و... نشان می‌دهد که چرا نمی‌توان واژه‌های شعر حافظ را با جای‌گزینی بهتر از آن تغییر داد.

چنانچه هنگام خواندن شعر حافظ این ترفندهای هنری بازشناسی و دریافت شود، بی گمان برای خوانندهٔ صاحب ذوق، لذت هنری آن صد چندان می‌شود. نیز چنانچه هنگام بررسی دگرسانی درنسخه‌های گوناگون شعر حافظ این ویژگی فراگیر سخن او از ابزارهای اصلی سنجش نباشد دستیابی به شعر راستین او ممکن نخواهد بود.

و به راستی که:

هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو این جاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

پی‌نوشت‌ها

www.SID.ir

Archive of SID

۱. «تراکم معانی» بدان معناست که شاعر واژه‌ها و ترکیب‌ها را به گونه‌ای گزینش کند و آن‌ها را سامان دهد که سرودهٔ او تنها به یک معنی واحد، محدود نگردد، بلکه بتوان از زاویه‌های مختلف، معانی متفاوتی را از آن دریافت. گذشتگان به این شگرد«اتساع» می‌گفتند شکل سادهٔ آن را می‌توان در نمونهٔ زیر بازدید:

کس به دور نرگست طرفی نبست از عافیت به که نفروشند مستوری به مستان شما

الف: واژهٔ «دور» را در چهار معنی ایهامی می‌توان بازشناخت: (۱- زمان۲- اطراف۳- دور زدن در مجلس شراب٤-گردش کره چشم)

ب: «طرف بربستن از عافیت» را در دو معنی متفاوت می‌توان بازنمود: (۱- سود بردن از سلامت۲- چشم بستن و آسوده ماندن در اثر سلامت)

ج: واژهٔ «مستان را نیز در دو معنی می‌توان گزارش کرد: (۱- چشمان مست۲- عاشقان مست) اینک با توجه به این معانی ایهامی بیت «اتساع»یافته و معانی گوناگونی در آن متمرکز شده است.

۲ . *مثنوی معنوی*، جلال الدین محمد بلخی، تصحیح رینولد نیکلسون، امیرکبیر، ۱۳٦۳، دفتر سوم، بیت ۱۳۹۳، ص۷۹.

۳ . فهرست موضوعی این نوشته‌ها و متن همهٔ آن‌ها را نگارنده با همدلی همکاران مرکز حافظ‌شناسی گردآوری و تهیه کرده است و همهٔ آن اسناد برای استفادهٔ همگان در مرکز حافظ‌شناسی شیراز موجود است.

٤. این آمار، بر اساس *دیوان حافظ*، به تصحیح علامه قزوینی به دست آمده است.

۵ . شمارهٔ بیت‌ها مربوط به *دیوان حافظ به سعی سایه* است.عدد سمت چپ شمارهٔ غزل و عدد سمت راست شمارهٔ بیت است.

٦ . این تصویر را دانشور محترم سرکار خانم دکتر منیژه عبدالهی یادآوری کرده است.

۷. در نسخهٔ قزوینی به جای«زلف»، «عهد» آمده است، که به دلیل هم معنایی آن با «پیمان» مناسب نمی‌نماید.

www.SID.ir

Archive of SID

منابع

۱. *حافظ به سعی سایه*: امیرهوشنگ ابتهاج، نشرکارنامه، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.

۲. «جادوی شعر گذشتگان»، ضیاء موحد، *کتاب ماه(ادبیات و فلسفه)*، سال چهارم، شمارهٔ هشتم، خرداد ۱۳۸۰.

۳. *دیوان غزلیات حافظ شیرازی*: به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علی‌شاه، ۱۳٦٤.

www.SID.ir